

عرفان اسلامی در آئینه شعر و ادب

(بخش دهم)

خراباتیان ، مناجاتیان ، ملامتیان

در مباحث پیشین ، این سؤال را مطرح کردیم که : چرا عارفان ادیب، برای تبیین ادراکات خود از واژه هایی مانند شراب ، شاهد ، میکده ، وصال ، چشم و ابرو ، خط و خال ، زلف ، زَنار ، ترسایی ، و امثال آنها استفاده می کنند ؟ . در حالی که ظاهر این کلمات از نظر عرف و فرهنگ عامه مردم که با مفاهیم عرفانی این واژه ها آشنا نیستند، چه بسا موجب برداشتهای ناصواب شود و افرادی گمان برند که گویندگان سخنان مذکور ، افرادی لایابالی ، عیاش ، و اهل فسق و یا کفر هستند.

در پاسخ به این پرسش ، قرار شد به دو جواب بسنده کنیم. پاسخ اول را در بخش های قبل ، بیان داشتیم و گفتیم : واژگان مذکور ، به عنوان کنایه و اشاره به حالات و دریافتهای عارفان است، و بر این اساس ، معانی بسیاری از واژه های یادشده را در بخش های قبل ، با رعایت اختصار ، بیان کردیم.

اینک ، پاسخ دوم را نیز ، که توسط جمعی از آگاهان به فنّ مذکور ارائه گردیده است ، به شرح ذیل ، از نظر شما می گذرانیم :

پاسخ دوم :

عارفان را به مقتضای مشارب گوناگونی که دارند ، به چند دسته تقسیم کرده اند و برای هر گروه ، عنوانی ویژه برگزیده اند. در اینجا به برخی از گروه های یادشده اشاره می کنیم :

عارفان مناجاتی

مناجاتیان ، به جمعی از عارفان اطلاق می شود که بیشتر تحت تأثیر آثار و حالت "قبض" هستند. این گروه ، نوعا اهل خوف و گریه و مناجات جانسوزانه اند و حالت درونگرایی بیشتری بر آنان حاکم است. این افراد نسبت به دیگران ، خاموش تر و آرام ترند و مبهوت جلال حق و هیبت کبریایی او هستند.

عارفان خراباتی

خراباتیان ، عارفانی هستند که نوعا اهل عشق و سرورند و حالت شادی و امیدواری بر آنان حاکم است. این گروه ، با های وهوی مستانه خود ، در وجود خود و دیگران ، شور و شوق و امید ایجاد می کنند ، و غرق دریای جمال و زیبایی های حق هستند.

ساقی فرخنده پی ، تا به کفش ساغر است
پیرو چشم خوشش گردش هفت اختر است
حرف خراباتیان از کرم کردگار
ذکر مناجاتیان از غضب داور است

البته هر دو گروه ، از جلوه های جمال و جلال حق بهره مند
هستند، ولی مشرب هر دسته از آنان ، ترکیز بیشتری بر یکی از
دو امر دارد.

فروغی می گوید :

مردان خدا پرده‌ی پندار دریدند
یعنی همه جا غیر خدا یار ندیدند
جمععی به در پیر خرابات خرابند
قومی به بر شیخ مناجات مریدند

به عنوان مثال ، مولوی خود را از گروه خراباتیان معرفی می کند و
چنین می گوید :

ای مطرب زیبارو دستی بزن و برگو
تو آن مناجاتی من آن خراباتم

عطار نیشابوری هم چنین می گوید :

ای پیر مناجاتی در میکده رو بنشین
درباز دو عالم را این سود و زیان تا کی

سنایی نیز ، خود را خراباتی می داند و چنین می نگارد :

با سنایی همه عتاب میار
با خراباتیان نکال مکن

عارفان ملامتی

اصطلاح ملامتی ، به آن دسته از عارفان و صوفیان اطلاق می شود که با به کار بردن واژه هایی نسبت به خود ، مانند شرابخوار ، رند ، قلاش ، لابلالی، اوباش و امثال آن ، خود را بدنام معرفی می کنند و در معرض اتهاماتی مانند فسق ، اوباشی ، لابلالیگری و عیاشی قرار می دهند. علت این رفتار عجیب ، در درجه اول این است که عامه مردم و فرمانروایان با استشمام فسق و فجور از سخنانشان ، از ایشان دوری کنند و پست های رسمی مذهبی مانند امامت جماعت و خطابه بر روی منابر و یا قبول منصب هایی مانند قضاوت و مانند آن را بر آنان تحمیل نکنند و به صورت طبیعی ، آنان را از چنین مناصب و مقامهایی دور سازند. در این صورت ، سالکان

طریقت می توانند در حالت انزوا و عزلت از خلاق باقی بمانند و نفس سرکش و زیاده طلب خود را مهار کنند. عوامل دیگری هم مانند شکستن نفس و در هم کوبیدن غرور آن ، و یا مبارزه با زهد ریایی زهد فروشان ، در حرکت یادشده ، نقش داشته است.

عطار نیشابوری چنین می گوید :

مرا قلاش می خوانند ، هستم
من از دردی کشان نیم مستم
نمی گویم ز مستی توبه کردم
هر آن توبه کزان کردم شکستم
ملامت آن زمان بر خود گرفتم
که دل در مهر آن دلدار بستم
من آن روزی که نام عشق بردم
ز بند ننگ و نام خویش رستم
نمی گویم که فاسق نیستم من
هر آن چیزی که می گویند هستم
ز زهد و نیکنامی عار دارم
من آن عطار دردی خوار مستم

حافظ نیز ، چنین می نگارد :

گر من از سرزنش مدعیان اندیشم
شیوه مستی و رندی نرود از پیشم
زهد رندان نوآموخته راهی به دهی است
من که رسوای جهانم چه صلاح اندیشم

در جای دیگر می گوید :

به می پرستی از آن نقش خود بر آب زدم
که تا خراب کنم نقش خود پرستیدن

سنایی هم می گوید :

گفتا بگير زلفم گفتم ملامت آید
قالت الست تدری؟ العشق و الملامه

البته اهل ذوق و معرفت توجه دارند که به کار بردن کلمات مذکور توسط عارفان نامداری مانند حافظ ، سنایی ، عطار و امثال آنان ، برای بی اعتنایی به خلق است ، نه بی اعتنایی به شریعت. بدین جهت ، مولوی در سخنان خود هشدار می دهد و چنین می گوید :

هین ز بد نامان نباید ننگ داشت
هوش بر اسرارشان باید گماشت
ای بسا زر که سیه تابش کنند
تا شود ایمن ز تاراج و گزند

بر اساس این سخن ، عارفان ملامتی ، طلایی هستند که خود را
سیه تاب کرده اند ، تا از دستبرد عامه مردم و یا حاکمان در امام
بمانند.

نکته دیگر اینکه برخی از عارفان ، با تظاهر به مظاهر رندی و فسق،
موجب بدنامی خود در نزد عوام الناس شده اند ، ولی مباحثات و
افتخار به فسق را صواب نمی دانند.
حافظ در این زمینه می گوید :

دلا دلالت خیرت کنم به راه نجات
مکن به فسق مباحثات و زهد هم مفروش

در عین حال ، همین حافظ شیرازی در غزل ذیل ، چنین می گوید :
دو یار زیرک و از باده کهن دو منی
فراغتی و کتابی و گوشه چمنی

بیا که رونق این کارخانه کم نشود

به زهد همچو تویی یا به فسق همچو منی

همچنین ، در غزلی دیگر ، چنین می سراید :

من نه آن رندم که ترک شاهد و ساغر کنم

محتسب داند که من این کارها کمتر کنم

من که عیب توبه کاران کرده باشم بارها

توبه از می وقت گل دیوانه باشم گر کنم

لاله ساغرگیر و نرگس مست و بر ما نام فسق

داوری دارم بسی یا رب که را داور کنم

حال که علل و انگیزه های تظاهر به شرابخواری و رندی و عیاشی و لاابالیگری در نزد عارفان ادیب را دانستیم ، برای آشنایی بیشتر با ابعاد آن ، سخنان مشاهیر عالم عرفان و ادب را در این زمینه ، از نظر گرامی شما می گذرانیم و به معانی باطنی برخی از واژگان و اصطلاحات آنان اشاره می کنیم ، انشاء الله.

اعتراف به بد نامی

برخی از عارفان ، سالکان را از بیم داشتن از بدنامی منع کرده اند ، اما برخی دیگر ، بدنامی را در راه عشق ، امری لازم و ضروری قلمداد نموده اند.

حافظ می گوید :

گر مرید راه عشقی فکر بد نامی مکن
شیخ صنعان خرقه رهن خانه خمار داشت

خواجو هم می گوید :

گر به بد نامی بر آید نام ما ننگی نباشد
زانکه بدنامی درین ره نیست الا نیک نامی

عطار نیشابوری می گوید :

در عشق قرار بی‌قراری است
بدنامی عشق نام‌داری است

مولوی هم می گوید :

ای دل اندر عاشقی تو نام نیکو ترک کن
کابتدای عشق رسوایی و بدنامی است آن

ابوسعید ابوالخیر نیز ، چنین می گوید :

در مصطبه ها درد کشان ما باشیم
بدنامی را نام و نشان ما باشیم

از بد بترانی که تو شان می بینی
چون نیک بینی بدشان ما باشیم

سنایی هم در این زمینه چنین می سراید :

هر چند بلای عشق دشمن کامیست
از عشق به هر بلا رسیدن خامیست
مندیش به عالم و به کام خود زی
معشوقه و عشق را هنر بدنامیست

تظاهر به رندی و قلاشی

عراقی در این زمینه چنین می گوید :

من مست می عشقم هشیار نخواهم شد
وز خواب خوش مستی بیدار نخواهم شد
از توبه و قرّایی بیزار شدم ، لیکن
از رندی و قلاشی بیزار نخواهم شد

سنایی چنین می سراید :

در خرابات خرابی همچو مستان گوشه گیر
خیمه‌ی قلاشی اندر خانه‌ی خمار زن

ابوسعید هم چنین می سراید :

ما را بجز این جهان جهانی دگرست
جز دوزخ و فردوس مکانی دگرست
قلاشی و عاشقیش سرمایه‌ی ماست
قوالی و زاهدی از آنی دگرست

تظاهر به اوباشی

مولوی در این زمینه چنین می سراید :

بده تو داد اوباشی اگر رندی و قلاشی
پس پرده چه می‌باشی اگر خوبی و زیبایی

سنایی چنین می سراید :

ای پسر میخواره و قلاش باش
در میان حلقه‌ی اوباش باش
کم زنان را غاشیه بر دوش گیر
مجلس میخواره را فراش باش

عراقی در این زمینه چنین می گوید :

در بزم قلندران قلاش
بنشین و شراب نوش و خوش باش
در صومعه چند خود پرستی؟
رو باده پرست شو چو او باش
در جام جهان نمای می بین
سرّ دو جهان ، ولی مکن فاش
ور خود نظری کنی به ساقی
سرمست شوی ز چشم رعناش

عطار نیز ، می گوید :

دی در صف او باش زمانی بنشستم
قلاش و قلندر شدم و توبه شکستم
جاروب خرابات شد این خرّقه‌ی سالوس
از دلق برون آدمم از زرق برستم
چون صومعه و میکده را اصل یکی بود
تسبیح بیفکندم و زنار ببستم

تظاهر به قمار بازی

مولوی چنین می سراید :

آمده ای در قمار کیسه پر زر بیار
ور نه برو از کنار غصه و زحمت ببر
دام همه ما دریم مال همه ما خوریم
از همه ما خوشتریم کوری هر کور و کر

سنایی در این مورد ، چنین می گوید :

ای دل به کوی فقر زمانی قرار گیر
بیکار چند باشی دنبال کار گیر
تا کی حدیث صومعه و زهد و زاهدی
لختی طریق دیر و شراب و قمار گیر

عطار نیشابوری می گوید :

چون نیست هیچ مردی در عشق یار ما را
سجاده زاهدان را درد و قمار ما را

فخر الدین عراقی هم چنین می سراید :

به طواف کعبه رفتم به حرم رهم ندادند
که برون در چه کردی که درون خانه آیی

به قمار خانه رفتم ، همه پاکباز دیدم
چو به صومعه رسیدم همه زاهد ریایی

اعتراف به گناه

عطار نیشابوری ، با واژه هایی دو پهلو ، چنین می گوید :

ما مرد کلیسیا و زناریم
گبری کهنیم و نام برداریم
دریوزه گران شهر گبرانیم
شش پنج زنان کوی خماریم
با جمله‌ی مفسدان به تصدیقیم
با جمله‌ی زاهدان به انکاریم
در فسق و قمار پیر و استادیم
در دیرمغان مغی به هنجاریم
تسبیح و ردا نمی‌خریم الحق
سالوس و نفاق را خریداریم
در گلخن تیره سر فرو برده
گاهی مستیم و گاه هشیاریم

اندر صف دین حضور چون یابیم
کاندر کف نفس خود گرفتاریم
دیری است که اوست آرزوی ما
بی او به بهشت سر فرو ناریم
گر جمله‌ی ما به دوزخ اندازد
او به داند اگر سزاواریم
بی یار دمی چو زنده نتوان بود
در دوزخ و در بهشت با یاریم
بی او چو نه‌ایم هرچه بادا باد
جز یار ز هرچه هست بیزاریم

چنانکه ملاحظه می‌کنید ، عطار در آغاز ابیات یاد شده ، با لحنی تند
برای رماندن عامه مردم ، تظاهر به فسق و کفر می‌کند ، امّا در اواخر
آن ابیات ، با زبانی که اهل ذوق و معرفت می‌دانند ، اخلاص خود را
به یار حقیقی که بهشت و دوزخ در فرمان او است ، یعنی خداوند
بزرگ ، اعلام می‌دارد.

بنا بر این ، همانگونه که مولوی هشدار داد :

هین ز بد نامان نباید ننگ داشت
هوش بر اسرارشان باید گماشت

شایسته است ما ، در صدد فهم مقصود حقیقی آنان بر آئیم ، نه اینکه مانند عوام الناس ، فوراً آنان را به فسق و شرابخواری و رندی و قمار بازی متهم سازیم.

به عنوان مثال ، واژه "قمار" در ابیات عرفانی ، به معنای برد و باخت دل سالک است که هر لحظه ممکن است در معرض تجلی حق قرار گیرد.

شیخ بهایی ، آن فقیه نامدار و عارف بزرگ ، دل‌باختگی عارفان را در هنگام مشاهده تجلی حق ، به عنوان "قمار عشق" معرفی می کند و چنین می گوید :

دین و دل به یک دیدن، باختیم و خرسندیم

در قمار عشق ای دل، کی بود پشیمانی؟

و بر همین اساس ، حکیم سنایی ، دل سالک را قمارخانه ای می نامد که همیشه باز می باشد ، و در هر لحظه ، در معرض بردن یا باختن قرار دارد :

قمارخانه‌ی دل را همیشه در بازست

نکرد هیچ کس این در به روی خلق فراز

از آنجا که در بخش های پیشین ، مقصود حقیقی از واژه های دیگری مانند اعتراف به "کفر" ، "شرابخواری" ، "زنا بستن" ، "ترسایی" ،

"مستی" و امثال آن را توضیح دادیم ، نیازی به تشریح مجدد آن ها نیست.

اعتراف اولیاء بزرگ الهی به گناه

علاوه بر آنچه گفته شد ، اولیاء الهی ، همواره به گناه و معصیت اعتراف داشته و در دعا و مناجات خود ، خواستار رحمت حق بوده اند. نمونه بارز آن ، دعای کمیل است که بنا بر مشهور ، آن دعا را کمیل ابن زیاد از امیر مؤمنان علیه السلام ، و ایشان نیز ، از حضرت خضر ، نقل کرده اند. در آغاز این دعا ، امام علی (ع) از خداوند بزرگ می خواهند که گناهای عظیم را بر وی بخشد و چنین می گویند :

اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تَهْتِكُ الْعِصْمَ، اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تُنْزِلُ النِّقْمَ، اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تُغَيِّرُ النِّعَمَ، اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تَحْبِسُ الدُّعَاءَ، اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تُنْزِلُ الْبَلَاءَ، اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي كُلَّ ذَنْبٍ أَذْنِبْتُهُ، وَكُلَّ خَطِيئَةٍ أَخْطَأْتُهَا...

"خدایا ببخش بر من ، آن گناهای را که پرده پاکیه را می‌درد. خدایا ببخش بر من ، آن گناهای را که غذاب و نکبت را نازل می‌کند. خدایا ببخش بر من ، آن گناهای را که نعمتها را دگرگون می سازد. خدایا ببخش بر من ، آن گناهای را که مانع قبول دعا می‌شود. خدایا ببخش بر من ، آن گناهای را که بلا را نازل می کند. خدایا هر گناهی که مرتکب شده‌ام و هر خطایی که از من سر زده را ببخش."

این در حالی است که ما می دانیم آن حضرت از مقام عصمت برخوردار بوده اند.

بنا بر این ، باید تلاش کنیم تا مقصود آن حضرت را از واژه "ذنوب" در این عبارات به دست آوریم ، که برخی از مفسران ، واژه یادشده را به معنای "ترک اولی"، یا "عدم ذکر حق در همه حالات مانند حال خواب" قلمداد نموده اند.
